



외과의사 엘리제



مترجم: @dorsa_dyn

تایپست: @dorsa_dyn

کلینر: @dorsa_dyn

هنوز خیلی مونده تا
برسیم؟!

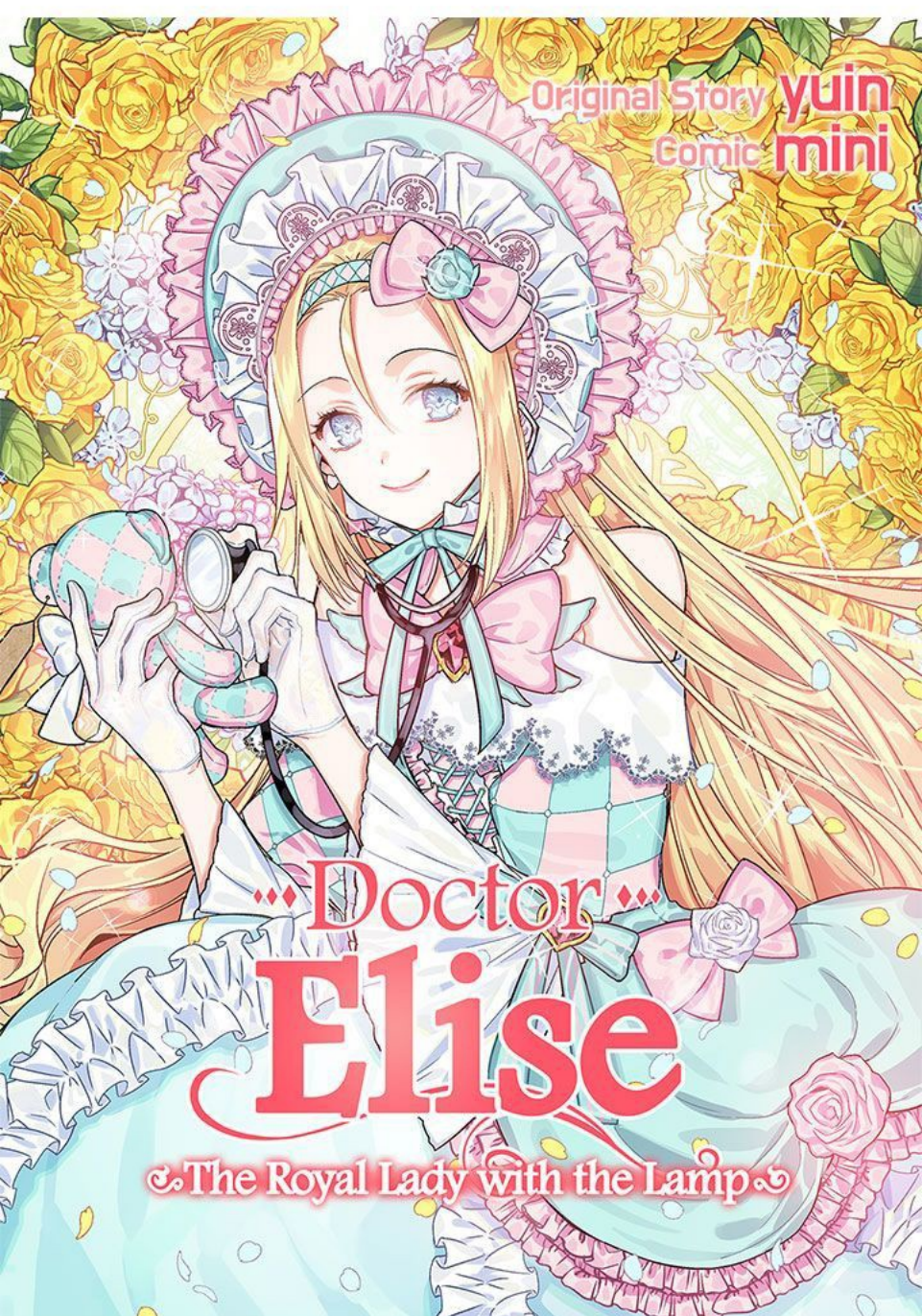
خیابون ۶۸ تراس، تقریبا رسیدیم!



افسرده كنده

این... به نظر همون خونه اس







اوه...من رز هستم
شاگرد پروفیسور فالون هستم
ایشون هستن؟



بله...



ولی فکر نکنم تو چنین
وضعی بتونید ببینیدشون

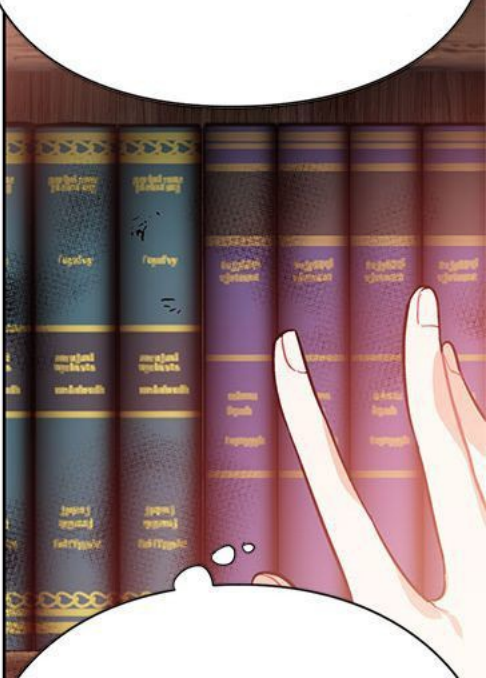
میخواید بیاید داخل
اگه دوست دارید؟



همشون کتابای
پزشکی هستن



نظریه های براهام، تاریخ طب
پیشرفت کشور ها در زمینه ی طب



ماظرم شرط ببندم که اینارو
چندین و چند بار خونده

اینجا همیشه سوت و کوره
براتون قهوه آوردم این قهوه
رو آقا دوست دارن امیدوارم
شماهم لذت ببرید.

اوه، ممنونم...

اما، فکر نکنم که امروز بتونید
آقا رو ملاقات کنید...

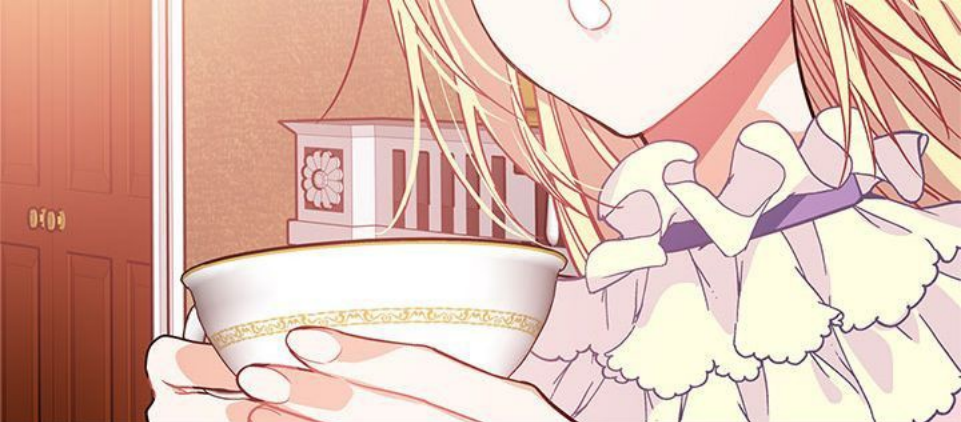
ایشون بیمار هستن؟؟

نه چنین چیزی نیست...

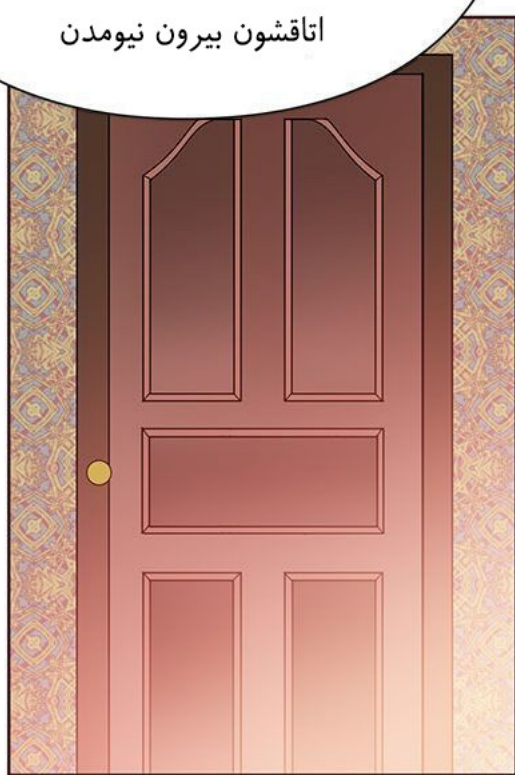
پس...؟؟

ایشون سرشون شلوغه
دارن تحقیق میکنن

بخشید؟



بعد از اینکه چند روز پیش در حال کار بودن
گفتن که شاهد یک عمل جراحی شگفت انگیز بودن.
از اون زمان تا الان، ایشون تو اتاقشون در مورد این
موضوع تحقیق میکنن و از اون موقع حتی از
اتاقشون بیرون نیومدن



همیشه این کارو میکنن زمانی
که یه چیز جالب پیدا میکنن ولی حالا
فکر کنم خیلی واسشون جدیه

ایشون گفتن که این جراحی
مثل یک معجزه بوده.

غیر ممکنه...
نکنه همون جراحی باشه...



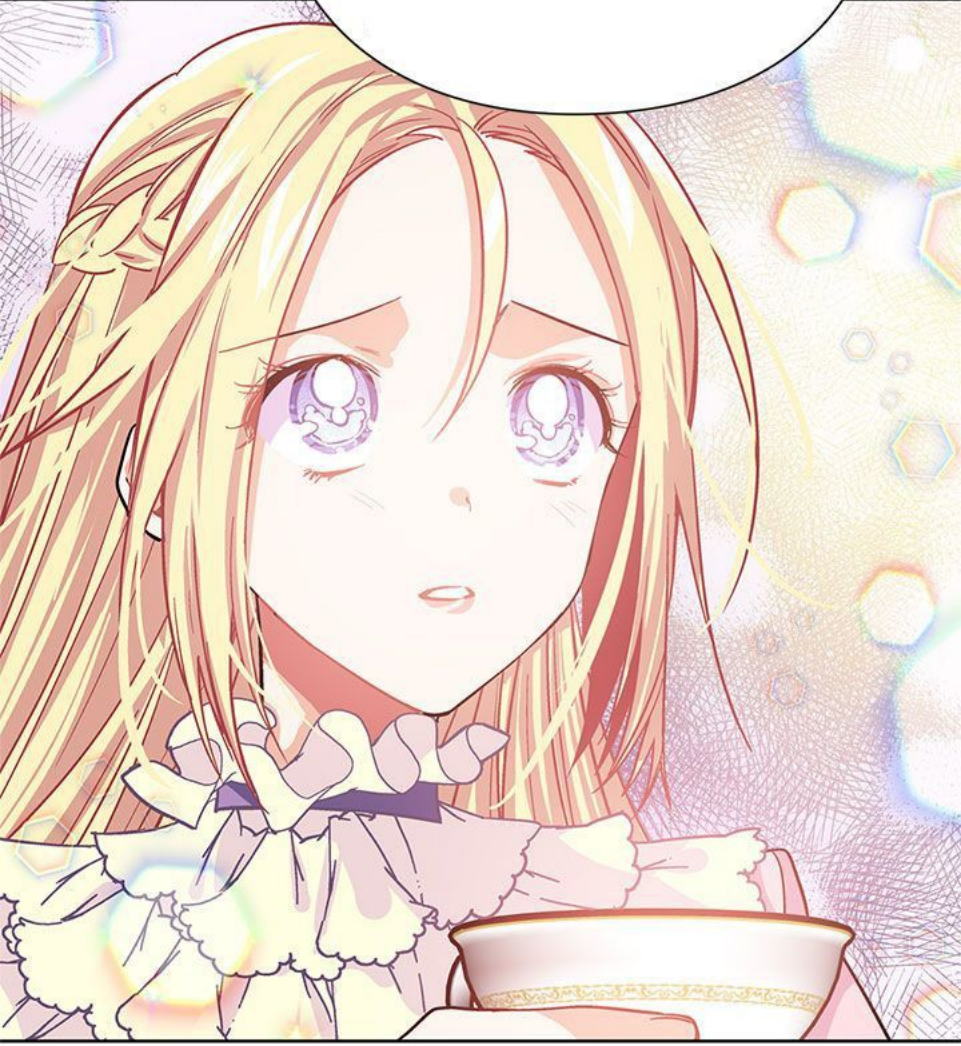
لطفا درک کنید. پزشکی زندگی
ایشون بوده، از زمانی که خانواده اشون
فوت کردند...اون موقع خیلی
جوان بودن



بیست سال پیش، فقط من و ارباب جوان
از اپیدمی لوندو جون سالم به در بردیم.



بعد از اینکه ارباب جوان خانواده اشون
را از دست دادن، ایشون مصمم شدن که یک دکتر
باشن کسی که بتونه همه بیماری ها را درمان کنه.
ایشون از اون موقع به بعد سخت کار می کنن

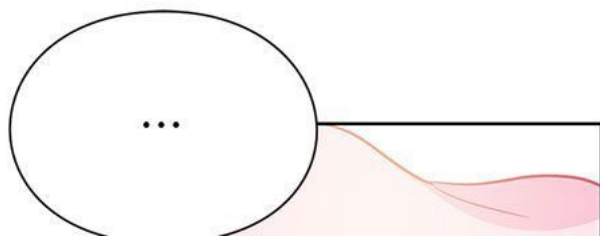


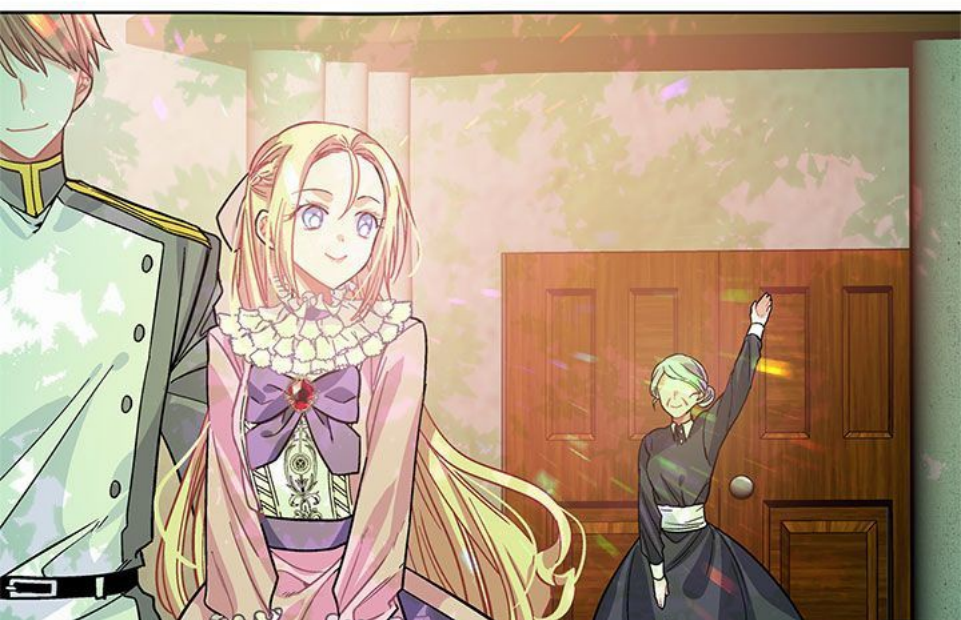
پسری که خانوادشو در سنی کمتر از ۱۰ سال
از دست دادو یتیم شد واسه همین تصمیم
گرفت دکتر بشه... فکرشو بکنین چقدر سختی
کشیده؟



این نمیتونست برای یه پسر کوچیک
که تازه یتیم شده آسون باشه
اونم با یه ثروت از دست رفته

...







زیرولب

رز، تو چطور...؟

روز بعد...



پروفسور، شما اینجا یی!!

بله...



مدیر دنبالتون میگشت میخواست
باهاتون درباره ی آخرین جراحی
حرف بزنه

باشه...رز با من بیا...

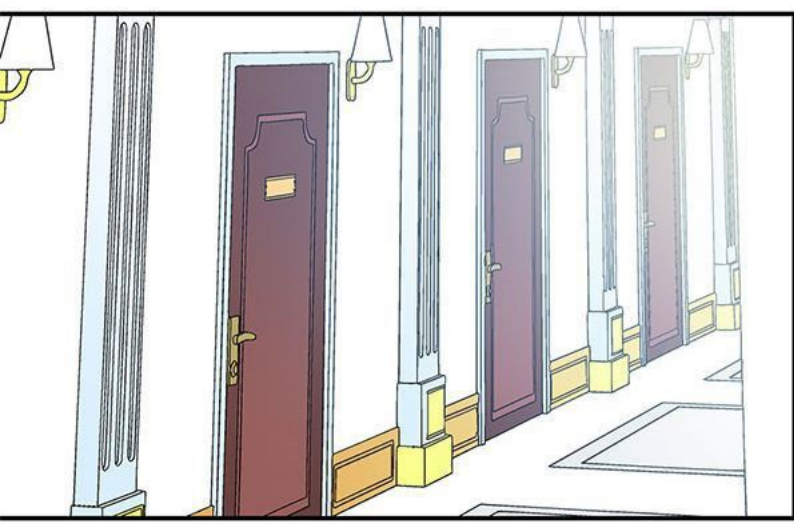


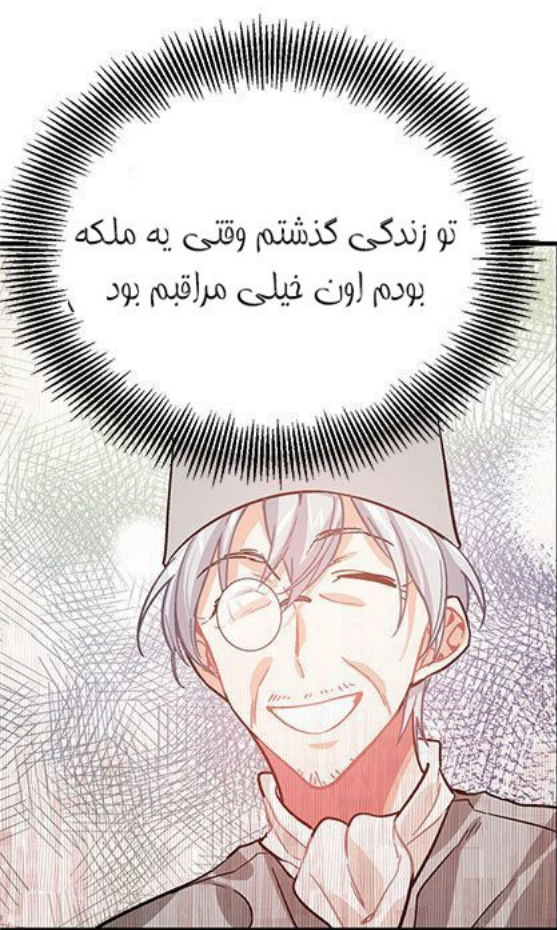
بله؟

چرا...؟

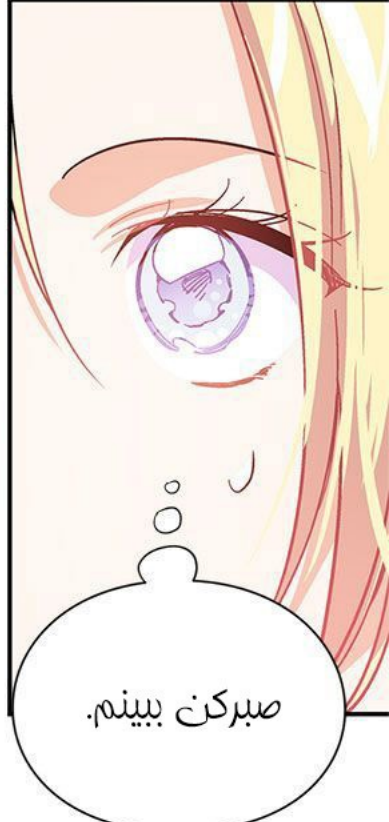
بزا باهم میریم...
باید حرف بزنیم.







تو زندگی گذشتم وقتی یه ملکه
بودم اون خیلی مراقبم بود



صبر کن ببینم.



بارون سون قبلا تو این زندگی
از من مراقبت میکرد وقتی که
بچه بودم. ما قبلا همدیگه رو
میدیدیم!!

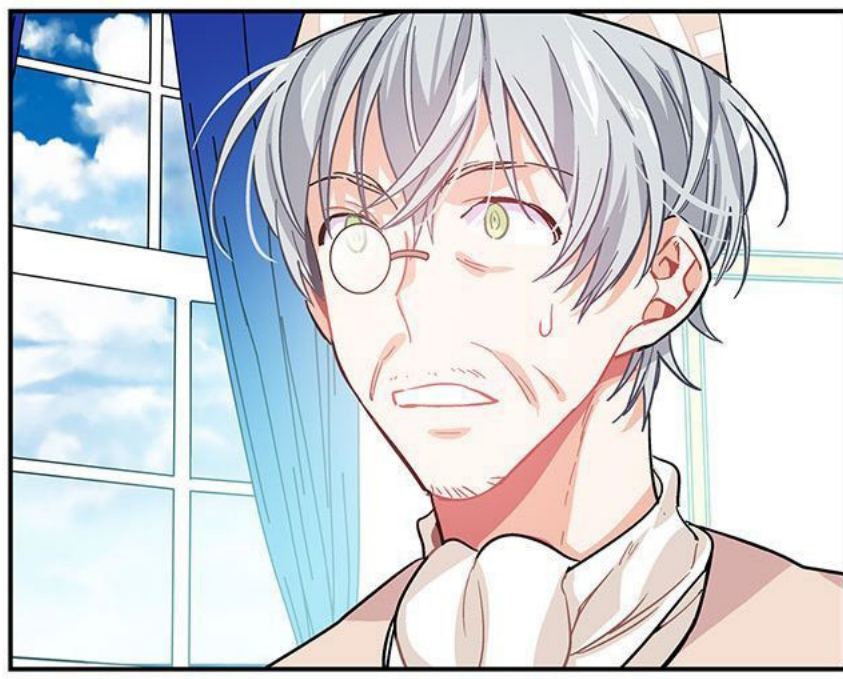


اگه منو بشناسه چی؟!

آروم

بی قرار

نباید شناخته بشه



اون دختر...؟



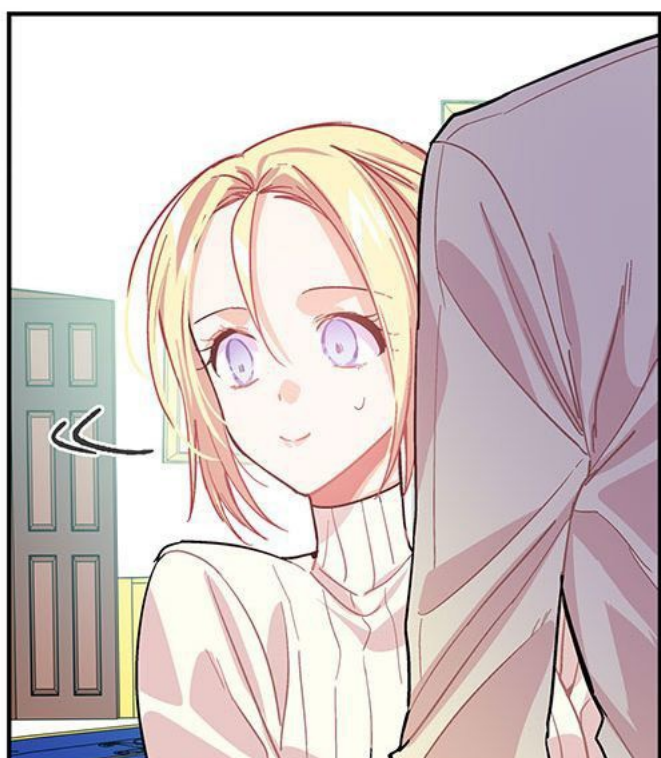
اون کارآموز جدید ماست
چی شده سون؟

نه...هیچی.اون فقط شبیه
کسیه که میشناسم...

به کی فکر میکنی؟



خب، نمیتونه اون باشه. شاید شبیه
به هم باشن اما اون خانم جوان
قطعا هیچوقت توی بیمارستان
کارآموز نمیشه



اگه نمیدونستم فکر فکر میکردم اونا
دوقلو هستن اصن آخرین بار کی
بانوی جوان رو دیدم؟

مگر اینکه قلبش تغییر کرده باشه
که این اتفاق قطعا نیوفتاده.

حالا گراهام، چرا سر کار نبودى؟



این بیمارستان بازی نیست.
میخوای اخراج بشی؟

مرتیکه پیشوعور داره میره رو اعصابها



معذرت میخوام



میدونم یه پزشک ماهری اما
نمیتونم این رفتاراتو تحمل کنم

گمشو باو! /

هاهاها
دوست عزیزم کافیه مگه ندیدی
معذرت خواهی کرد

پروفسور فالون منو یادته؟
من سون هستم



بله، سلام بارون سون



خیلی منتظرت بودم
چجوری اون کارو کردی؟

نمیفهمم درباره ی چی
حرف میزنید؟

جراحی برداشت طحال!

اونو تو انجام دادی دیگه
درسته؟

عالیه همیشه ازت تعریف میکردم
ولی فکر نمیکردم یه کاری بکنی
که تو تاریخ ثبت بشه

...

چجوری این ایده به
ذهنت رسید؟

باید این سوالو از...

...این خانمی که اینجاست پرسید
نه از من

ساکورا

